Journal of Fiqh and Usul
Vol. 53, No. 2, Issue 125
Summer 2021
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i2.84081

سال پنجاه و سوم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۲۵
تابستان ۱٤۰۰، ص ۱۷۰-۱٤۷

درآمدی بر ادلهٔ موافقان مفهوم شرط در پرتو انحصار علیت*

دکترابوالقاسم ولی زاده [1]
استادیار دانشگاه ارومیه
Email: a.valizadeh@urmia.ac.ir
محمدمهدی ولی زاده
دانش پژوه سطح چهار فقه و اصول حوزه علمیه قم و دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی
Email: Valizadeh.maaref@gmail.com

چکیده

یکی از مفاهیم مخالف، مفهوم شرط است که جایگاه ویژه‌ای در میان مباحث الفاظ علم اصول دارد و به‌سبب اهمیت و فراوانی نسبت به دیگر مفاهیم، همواره موضوع گفت‌وگو میان دانشیان علم اصول بوده است. در پژوهش پیش‌رو، ظهور قضیهٔ شرطیه در مفهوم، به‌روش توصیفی‌انتقادی بررسی شده است.

در این تحقیق پس از تبیین محل نزاع، ضمن بازخوانی بی‌سابقهٔ ادله و شواهد موافقان مفهوم شرط با محوریت مدارس مشهور اصولی و اختصاص‌دادن بحث به «انحصار علیت» که پرطرفدارترین راه برای اثبات مفهوم شرط است، حدود ده وجه ذکر شده است. پس از دسته‌بندی نو و ضابطه‌مندسازی ادله و نقد آن‌ها، اکثر ادله مخدوش شمرده شده‌اند. آنگاه تمسک به اطلاق جزا که متقن و مصون از اشکالات ادلهٔ دیگر است، به‌عنوان راهی نو برای اثبات انحصار علت از یکی از اصولیان با تقریبی از سوی نگارنده ارائه شده است. این کارآمدترین راه برای اثبات مفهوم به نظر می‌رسد و طبق آن، مفهوم شرطِ مصطلح ثابت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مفهوم شرط، انتفای سنخ حکم، ادلهٔ مفهوم شرط، مفهوم مخالف، انحصار علت، اطلاق شرط.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۰.
۱ . نویسنده مسئول

An introduction to the arguments of those who agree with the concept of condition in the light of the monopoly of causality

Dr. Abolghasem Valizadeh, Assistant Professor of Urmia University(Corresponding Author)

Mohammad Mehdi Valizadeh, Scholar level four jurisprudence and principles of the seminary of Qom and a Graduate Master af the University of Islamic Studies

Abstract

One of the opposite concepts is the concept of condition, which has a special place among the topics of the words of the science of principles, and due to its importance and frequency compared to other concepts, It has always been the subject of discussion among scholars of the science of principles. In the present study, the indication of the conditional theorem to the concept has been studied in a descriptive-critical way.

In this study, after explaining the location of the dispute, while unprecedentedly reviewing the arguments and evidences of those who agree with the concept of condition with the focus on well-known principled schools and assigning the discussion to "causal monopoly" which is the most popular way to prove the concept of condition, about ten aspects are mentioned. After new categorization and standardizing arguments and their critique, most of the arguments have been distorted. Then the reliance on the application (etlagh) of the main clause (jaza), which is sound and safe from the defects of other evidences, is presented as a new way to prove the exclusivity of the cause from one of the scholars of the principles with an explanation by the author. This seems to be the most efficient way to prove the concept, and according to it, the concept of the condition is proved.

Keywords: concept of condition, annulment of sentence type, arguments of concept of condition, opposite concept, monopoly of cause.

مقدمه

مفهوم شرط به‌معنای انتفای طبیعت حکم جزا، به‌صورت سلب کلی در صورت انتفای شرط است. این بحث از مباحث اصولی کاربردی و پرثمر در فقه می‌باشد؛ زیرا اگر وجود آن اثبات شود در استنباط حکم مخالف منطوق ادله و نیز در تعارض میان منطوق و مفهوم مخالف (مانند تخصیص عام با مفهوم و ترتب بحث تعدد شرط و وحدت جزا) یا تعارض میان دو مفهوم (مانند غایت و شرط یا وصف و شرط) اثر خواهد داشت. همچنین در مباحث اصولی ازجمله استدلال به آیهٔ نبأ بر حجیت خبر واحد می‌توان از مفهوم شرط استفاده کرد.

پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که «آیا قضیهٔ شرطیه در صورت انتفای شرط، ظهور در انتفای طبیعت حکم جزا به‌صورت سلب کلی دارد یا خیر»؟ همچنین در پی آن است تا به پرسش‌هایی از قبیل «مشهور اصولیان چگونه مفهوم شرط را ثابت کرده‌اند؟ ادلهٔ موافقان مفهوم شرط چیست؟ آیا از طریق انحصار علیت می‌توان مفهوم را ثابت کرد؟ پاسخ دهد.

پیشینهٔ تحقیق و نوآوری‌های پژوهش

در زمینهٔ موضوع تحقیق، کتاب مستقلی تألیف نشده است. ولی در کتب اصولی، نخستین بحثی که ضمن عنوان مفاهیم مخالف به آن پرداخته شده، همین موضوع است. همچنین شمار اندکی از پایان‌نامه‌ها و مقالات به این موضوع اختصاص یافته‌اند. مانند: پایان‌نامهٔ بررسی اصولی مفهوم شرط و آثار فقهی آن (سیدمهدی حسینی محفوظ، دانشگاه قم، ۱۳۸۵)؛ مقالهٔ مفهوم الشرط و اثره فی الاحکام الشرعیة (عبدالرحمن القرنی/مجلة الحکمة) که فقط به آرای اهل‌سنت توجه داشته است؛ مقالهٔ ناکارآمدی نظریهٔ مشهور در توجیه تعلیق سنخ حکم در باب مفهوم شرط (محمدرسول آهنگران و دیگران، پژوهش‌های فقهی۱۳۹۱) که به بررسی راه‌حل‌ها در تنافی تعلیق سنخ حکم با جزئیت معنای هیئت پرداخته است.

انگیزهٔ اصلی نگارنده برای تحقیقی همراه با نوآوری، نقصان عمدهٔ پژوهش‌های پیشین است که هرچند دیدگاه مشهورِ موافقان مفهوم شرط بر انحصار علیت بوده ولی ادلهٔ آن‌ها مورد توجه و واکاوی قرار نگرفته و رویکرد غالب بر تحلیل و ارزیابیِ انتقادی آن‌ها نبوده است. در این پژوهش پس از بیان دقیق محل بحث، با تمرکز بر ادلهٔ مطرح‌شده از سوی موافقان در نگاشته‌های اصولیان قدیم و جدید، ضمن بازبینی و سامان دهی ادله، آن‌ها را نقد و ارزیابی کرده است. همچنین تحقیق حاضر در پی ارائهٔ راه‌حل‌های جدید برای مفهوم شرط و افزودن به وجوه و مناقشات بوده است. تمایز اصلی این نوشتار با پژوهش‌های هم‌سنخ را می‌توان مطالعهٔ تطبیقی و نظر جدی به مدارس مشهور اصولی و ارائهٔ دسته‌بندی نو از ادله دانست.

بیان مسئله

قضیۀ تشکیل‌شده از ادوات شرط، فعل شرط (مقدم) و جزای شرط (تالی) را در اصطلاح ادیبان قضیۀ شرطیة می‌نامند و گاهی از آن به «تعلیق الحکم علی الشرط یا تقیید الحکم بالشرط» تعبیر می‌شود. در این قضیه، تحقق حکم مذکور در جزا، معلق و متوقف بر وقوع شرط می‌شود.

مفهوم، حکم غیرمذکوری است که لازم بیّن به‌معنای اخص برای حکم منطوق است (میرزای قمی، ۳۹۳/۱؛ نایینی، اجود التقریرات،۲۴۳/۱ ؛ خویی، محاضرات، ۵۴/۵). محور مفهوم، مجموع قضیه است نه خصوص مقدم یا تالی و مفهوم‌داشتن قضیۀ شرطیة به آن معنا است که این قضیه، ظهور در انتفای سنخ حکم جزا در صورت انتفای شرط دارد (آخوند خراسانی، ۲۳۶) و «انتفاء عند الانتفاء» همیشه آشکارترین فایدۀ شرط است (میرزای قمی، ۳۹۹/۱؛ شهید ثانی، ۱۱۲).

کسانی که مفهوم را پذیرفته‌اند، مفهوم بالجمله را اراده کرده‌اند نه فی‌الجمله؛ یعنی با انتفای شرط، حکم جزا به‌صورت سالبۀ کلیه و از هر راهی منتفی می‌شود. البته منکران مفهوم شرط، ملزَم به پذیرش مفهوم حداقلی و فی‌الجمله هستند؛ زیرا ظاهرِ نرفتن حکم بر طبیعت «بما هی هی» آن است که حکم طبیعتِ مقید به شرط را ندارد وگرنه ذکر شرط و تعلیق حکم بر آن لغو می‌شود، بنابراین کم‌ترین فایدۀ شرط، «انتفاء عند الانتفاء» جزئی است ولی این غیر از مفهوم موضوع بحث است.

نزاع در مفهوم شرط در صورتی است که شرط در قضیۀ شرطیه، قید هیئت باشد تا مفادش تعلیق حکم تالی بر حکم مقدم شود؛ زیرا اگر قید ماده باشد، در واقع مصداق مفهوم وصف می‌شود که از محل بحث خارج است (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۵/۱؛ خویی، محاضرات، ۶۵/۵؛ انصاری، ۲۶۷/۱). برای مثال در جملۀ «ان جاء زید فاکرمه»، شرط اگر قید هیئت باشد، وجوب اکرام مقید به آمدن است. اگر قید ماده باشد، آمدن ظرف خود اکرام است و وجوب مطلق و فعلی خواهد بود، لذا جمله به شکل وصف در می‌آید: اکرام زید ثابت عند مجیئه.

گفت‌وگوی طرفین در آن است که جملۀ شرطیه دلالت بر تعلیق سنخ حکم می‌کند یا نه؟ ولی در دلالت قضیه بر انتفای شخص حکم در صورت انتفای شرط، هیچ‌گونه اختلافی نیست (زیرا حداقلِ مفاد قضیۀ شرطیه است والا تعلیق الحکم بالشرط معنا پیدا نمی‌کند) و این مدلول غیر از مفهوم محل بحث است.

منکران مفهوم فقط می‌توانند حصر در تعلیق سنخ حکم را رد کنند و انکار حصر در شخص حکم جایی ندارد (عراقی، مقالات، ۴۰۵/۱). برای انتفای شخص حکم، مجرد فهم علیت شرط برای جزا کافی است، هرچند علیت غیرتامه و غیرمنحصره باشد، ولی طبق‌نظر مشهور برای انتفای سنخ حکم، فهم

منحصره‌بودن علیت لازم است.

سنخ حکم به‌معنای طبیعت کلی حکم موجود در جزا است کـه بـا قطـع‌نظـر از خصوصـیت شـرطش لحاظ می‌شود، ولی شخص حکم، حکم موجود در جزا است که خصوصیت تقیّد به شرطش در آن لحـاظ شده است؛ مثلاً شخص حکم در جملهٔ «ان جاء زید فاکرمه»، اکرام ناشی از آمدن زید است.

انواع شرط

ازآنجاکه از طرفی قضیهٔ شرطیه دارای گونه‌های متفاوتی است و برای اغراض مختلفی به کار مـی‌رود و از طرف دیگر همهٔ آن‌ها محل نزاع دلالت بر مفهوم شرط نیستند، نخست به انواع آن اشاره می‌شود:

أ. توقف تالی بر شرط، تکوینی و عقلی و قهری باشد:[1] این نوع، خـارج از محـل نـزاع اسـت و مفهـوم ندارد؛ زیرا انجام تالی قبل از تحقق شرط، معقول نیست، بلکه قضیهٔ شرطیه در این صـورت فقـط در مقـام بیان تحقق حکم موقع تحقق موضوعش است و موقوف‌علیه وجود ندارد؛ لذا نسبت توقفی میان شرط و جزا برقرار نیست و جزا، شخص حکم است. همچنین اگر این نوع قضایای شـرطیه مفهـوم داشـت، بایـد همـهٔ قضایا حتی حملیه دارای مفهوم بودند؛ زیرا قضیهٔ حملیه هم به شـرطیه منحـل مـی‌شـود (وجـود موضـوع: مقدم، ثبوت محمول: تالی).

ب. توقف، جعلی و اعتباری و تشریعی باشد:[2] این نوع، محـل نـزاع اسـت (نـایینی، اجـودالتقریرات، ۴۱۸/۱؛ نایینی، فوائدالاصول، ۴۸۱/۲تـا۴۸۳؛ خـویی، مصـباح الاصـول، ۲۷۳/۱ ؛ خـویی، محاضـرات، ۷۱/۵).

به بیان دیگر، نزاع در دلالت قضیهٔ شرطیه بر مفهوم، مبتنی بر وجود سه امر است که در نوع فوق جمـع شده‌اند:

۱. موضوع غیر از شرط باشد؛ یعنی موضوع دارای دو حالت (واجد شرط و فاقد شرط) باشد نه به‌گونه ای که قضیهٔ شرطیه صرفاً برای بیان موضوع حکم آمده و تک حالتی است.

۲. تعلیق و توقف بر شرط، عقلی و در واقع نباشد، بلکه مربوط بـه عـالم الفـاظ باشـد؛ زیـرا مفهـوم، مدلول التزامی لفظ است، نه به‌گونه‌ای که ذکر در قضیهٔ شرطیه دخلی در توقف آن‌ها نداشته و توقف قهری و تکوینی بوده باشد (خویی، محاضرات، ۸۲/۵).

۳. مولا در مقام بیان قید دخیل در نفس حکم جزا باشد نه در مقام بیان موضوع یا بیان متعلق جزا. در

---

۱. مانند: «ان رزقت ولدا فاختنه، ان جائک زید فاستقبله، ان رکب الامیر فخذ رکابه، ان ملکت شیئا تصدق به».

۲. مانند: «ان کان زید عالما فَأکرمه» و «ان جائک زید فأضفه».

مقام بیان موضوع مانند: «ان رزقت ولدا فاختنه»؛ یعنی بر کسی که فرزنددار می‌شود، واجب است فرزندش را ختنه کند. در مقام بیان متعلق حکم جزا مانند: «اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم» که ارشاد به شرطیت طهارت در صلاة است؛ یعنی نمازی که مکلف به انجامش هستید، باید با وضو باشد. در مقام بیان قید نفس حکم جزا مانند: «ان جاءک زید فاکرمه»؛ یعنی وجوب اکرام معلق بر آمدن زید است (تبریزی، درس خارج اصول، جلسهٔ۳۱۷؛ مددی، جلسهٔ۶۸ و ۶۹).

دیدگاه‌ها

در ظهور و عدم ظهور قضیهٔ شرطیه در مفهوم به‌معنای مذکور، اختلاف بسیاری میان فقها و اصولیان واقع شده است.

مشهور قدمای شیعه مفهوم شرط را پذیرفته‌اند،[1] ولی عده‌ای مانند سیدمرتضی (علم الهدی، ۴۰۶/۱)، ابن‌زهره،[2] شیخ حرعاملی (الفوائدالطوسیة، ۲۷۹) و نیز برخی از اصولیان عامه[3] آن را انکار کرده‌اند.

برخی هم میان جزای اخباری و انشائی تفصیل داده‌اند و مفهوم را تنها در جملات شرطیهٔ دارای جزای انشائی، پذیرفته‌اند (محمدتقی اصفهانی، ۴۲۴/۲؛ قزوینی، ۱۲۰).

از اصولیان معاصر نیز بزرگانی مانند آخوند خراسانی(۲۳۲تا۲۳۴)، حائری یزدی(۱۹۱/۱) و امام خمینی (مناهج الوصول، ۱۸۲/۲تا۱۸۳) منکر مفهوم شرط شده‌اند و عده‌ای ازجمله محقق نایینی (اجودالتقریرات، ۴۱۸/۱تا۴۱۹؛ فوائدالاصول، ۴۸۲/۲تا۴۸۳)، عراقی (مقالات، ۴۰۵/۱تا۴۰۶؛ نهایةالافکار، ۴۷۸/۲تا۴۸۰)، خویی (مصباح الاصول، ۲۶۸/۱تا۲۶۹؛ محاضرات، ۷۶/۵)، شهید صدر (دروس، ۱۳۱/۳؛ بحوث، ۱۶۸/۳) و روحانی (۲۳۳/۳، ۲۳٦، ۲۳۷) با ادلهٔ متفاوتی مفهوم شرط را ثابت دانسته‌اند.

وجوه دلالت بر مفهوم

به‌طورکلی انعقاد مفهوم شرط متوقف بر دلالت شرط بر دو امر است: ۱. سنخ حکم‌بودن جزا؛ ۲. ربط به‌نحو علیت انحصاری (شهیدی پور، ۲۶۸/۴تا۲۷۲).

---

۱. نک: *مفاتیح الاصول*، ۲۰۷؛ نراقی، *مناهج الاحکام*، ۱۲۸؛ *قوانین الاصول*، ۳۹۵/۱؛ *الفصول الغرویهٔ*، ۱٤۷؛ *معالم الاصول*، ۷۷؛ بهبهانی، *الفوائد الحائریهٔ*، ۱۸۳؛ *مطارح الانظار*، ۲۸/۲؛ *تقریرات المجدد شیرازی*، ۱۵۰/۳.

۲. به نقل از *معالم الاصول*، ۷۷؛ *مفاتیح الاصول*، ۲۰۷.

۳. نک: آمدی، *الإحکام*، ۱۱۱/۳؛ نسفی، *کشف الاسرار*، ٤۱٦/۱؛ *التوضیح* حنفی، ۱٤۵/۱؛ باقلانی، *التقریب*، ۳٦۳/۳؛ باجی، *إحکام الفصول*، ۵۲۸/۲، غزالی، *المستصفی*، ۲۱۱/۲، ابن‌حزم، *الإحکام*، ۱۱۵۱/۷؛ *مفاتیح الاصول*، ۲۰۷؛ *هدایهٔ المسترشدین*، ٤۲٤/۲.

قائلان به مفهوم، برای اثبات مدعای خود طرق مختلفی را پیموده‌اند. اکثر اصولیان، اختلاف را در انحصار علیت دانسته و مدار مفهوم را بر علت منحصره بودن شرط قرار داده‌اند (روحانی، ۲۱۷/۳)، در پی آن وجوه متعددی بر این دلالت اقامه کرده‌اند و از این طریق به‌دنبال اثبات سنخ حکم‌بودن جزا نیز بوده‌اند؛ زیرا معیار انتفای سنخ حکم را انحصار علت دانسته‌اند. در مقابل، عده‌ای با مشاهدهٔ ورود اشکالات متعدد بر طریق نخست، از آن روی‌گردان شده و طرق دیگری را برگزیده‌اند و از بحث‌های چالش‌انگیز انحصار علیت در امان مانده‌اند. بررسی راه‌های غیرانحصار علیت از رسالت این تحقیق خارج است.[1]

به باور نگارندگان، ادله‌ای که بر انحصار علیت آورده می‌شود، فقط انتفای جزا موقع انتفای شرط را ثابت می‌کنند و برای سنخ حکم‌بودن جزا (معلول) کافی نیستند؛ لذا پیش از ورود به بحث انحصار علت، باید وجه سنخ حکم‌بودنِ جزا روشن شود. در هر صورت برای اثبات دلالت بر مفهوم، باید منشأ ظهور (وضع یا قرینهٔ عام) برای ظهور قضیهٔ شرطیه در انتفای سنخ حکم ارائه شود.

أ. سنخ حکم‌بودن جزا

جملهٔ شرطیه برای تعلیق بر منشأ حکم به کاربرده می‌شود (مروی، جلسهٔ۹۶، تاریخ ۹۵/۰۲/۰۸).

جزا در جملات شرطیه، طبیعی حکم است؛ زیرا شرط در موضوع حکم جزا اخذ نمی‌شود. مثلاً آنچه معلق بر زوال است، وجوب صلاة است نه وجوب صلاة عند الزوال (مددی، جلسهٔ۶۹). به بیان دیگر در جملات شرطیه، تعلیق پس از اتمام نسبت حکمیهٔ تامه در جزا صورت می‌گیرد و فعلیت آن را تقیید می‌زند؛ لذا سنخ حکم جزا می‌تواند معلق بر شرط شود؛ زیرا نسبت تامه محقق شده و عرف می‌تواند نظر مستقل به طبیعت حکم داشته باشد و همچنین به اطلاق تعلیق هم تمسک می‌شود (هاشمی شاهرودی، جلسهٔ۵۳۷ و۵۴۶؛ دانش‌فر، شمارهٔ۵۰).

ب. انحصار علیت شرط

ازآنجاکه «ثبوت عند الثبوت» در قضایای شرطیه دارای مراتبی می‌باشد و در چگونگی آن‌ها اختلاف شده است، باید مرتبهٔ علت منحصره و مراتب پیش از آن به‌صورت جداگانه بررسی شوند تا کیفیت دلالت جملهٔ شرطیه، ثبوت مفهوم شرط و کارآمدی طریق انحصار علیت روشن شود:

۱. ترتب تالی بر مقدم به‌صورت ملازمه
۲. ترتب تالی بر مقدم به‌صورت ترتب معلول بر علت آن
۳. ترتب به‌صورت علیت منحصره[2] (آخوند خراسانی، ۲۳۱؛ خویی، مصباح الاصول،

---

۱. نک: *مسلک* محقق عراقی، سنخ حکم است. مسلک محقق خویی، مدلول تصدیقی است و مسلک شهید صدر، نسبت توقفیه است.
۲. نک: منتقی *الاصول*، ۲۱۳/۳تا۲۱٤.

۲۶۵/۱تا۲۶۶؛ خویی، محاضرات، ۶۵/۵؛ نائینی، اجودالتقریرات، ۴۱۵/۱).

دلالت بر مجموع این سه امر در صورتی همان مفهوم محل نزاع است که دلالت به‌نحو کلـی، ضـابطه مند و بدون تکیه بر قرائن خاص باشد.

اینک به بررسی این موارد می‌پردازیم:

مورد اول: دلالت بر ملازمهٔ قطعی است و ظاهر عرفی قضیهٔ شرطیه همین است؛ زیرا اسـتعمال آن در موارد ترتب، اتفاقی یا غلط است یا نادر و مجاز، محتاج به رعایت ارتباط و نصب قرینه می‌باشد (انصاری، ۲۴/۲؛ آخوند خراسانی، ۲۳۱؛ خویی، مصـباح الاصـول، ۲۶۶/۱ ؛ خـویی، محاضـرات، ۶۶/۵؛ نـایینی، اجودالتقریرات، ۴۱۶/۱).

مورد دوم: شیخ انصاری معتقد است که ظاهر قضیهٔ شرطیه و رابطهٔ معتبر در آن، سببیت و علیت شرط برای جزا است و بسیاری از استعمالات قضیهٔ شرطیه چنین است؛ بـه‌طـوری‌کـه میـرزای قمـی و صـاحب فصول موارد غیر آن را تأویل کرده‌اند. منشأ این ظهور، وضع ادوات شرطیه است نه اطلاق جملـه و اطـلاق شرط (انصاری، ۲۵/۲تا۲۶).

محقق نایینی سخن شیخ انصاری را نپذیرفته و گفته است: قضیهٔ شرطیه برای این امر وضع نشده است، ولی ظاهر قضیهٔ شرطیه که جعل مقدم و جعل تالی می‌باشد (یعنی دلالت سیاقی و هیئت ترکیبـی)، ترتـب تالی بر مقدم است و این کاشف از آن است که در واقع، مقدم علت تالی است والا لازم می‌آید ظاهر کـلام با واقع مطابق نباشد با اینکه متکلم در مقام بیان است (نایینی، اجود التقریرات، ۴۱۶/۱).

محقق خویی در پاسخ به محقق نایینی می‌گوید: ترتب معلول بر علت، مدلول قضـیهٔ شـرطیه نیسـت؛ زیرا از طرفی میان ترتب تالی بر مقدم در مقام اثبات و ترتب در مقام ثبوت (علّی)، ملازمه‌ای وجـود نـدارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۷/۱) و از طرف دیگر، استعمال قضیهٔ شرطیه در غیر موارد ترتـب معلـول بـر علت، مجازی نیست و بدون إعمال عنایت و نصب قرینه هـم صـحیح اسـت (خـویی، مصـباح الاصـول، ۲۶۷/۱؛ خویی، محاضرات، ۶۶/۵تا۶۷)

به عقیدهٔ نگارندگان در صدق قضیهٔ شرطیه، ملازمه گرچه معتبر است ولی کافی نیست، بلکه باید شرط و جزا هرچند به‌نحو ادعایی، علت و معلول باشند والا تقـدیم و تـأخیر میـان مقـدم و تـالی و آوردن «فـاء» ترتیب معنا ندارد. در مواردی که در واقع علت و معلول نباشند، هرچند به‌صورت ارتکازی، نـازل بـه‌منزلـهٔ وجود رابطه می‌شود؛ لذا مورد دوم از مراتب قطعی دلالت قضیهٔ شرطیه است، هرچند دلیلی بر وضع وجود ندارد.

مورد سوم : انحصار علیت به‌معنای گردآمدن ویژگی‌هایی در علت است که عبارت‌اند از: تأثیر فعلی و

علیت تامه و جانشین‌ناپذیری (عدم عِدل و بدل به‌صورت عطف با أو).

بسیاری از اصولیانِ قائل به مفهوم شرط، آن را از طریق پذیرش انحصار علیت پذیرفته‌اند.

در سخنان این گروه از اصولیان، وجوه متعددی برای ظهور قضیهٔ شرطیه در مورد سوم اقامه شده است و بر حسب تتبع، بیش از ده وجه برشمرده‌اند. البته برخی از این موارد ادغام‌شدنی بوده و مستقل نیستند، ولی با دسته‌بندی نو به بررسی اکثر آن‌ها خواهیم پرداخت:

اول: بنای عقلا

بنای عقلا بر آن است که قید مذکور در کلام متکلمِ عاقل مختار و حکیم برای غرض عقلایی است و ارتباط اصل حکم با قید، قصد شده است؛ زیرا اصل بر لغونبودن است. با این پیش‌فرض اگر در تمام الموضوع یا جزءالموضوع‌بودن قیدی شک شود، ازآنجاکه متکلم در مقام بیان است و اگر قید دیگری هم دخیل بود باید بیان می‌کرد ولی ذکر نکرده است، در این صورت اصالةالاطلاق (که اصل عقلایی است) جاری می‌شود. بنابراین قید، تمام‌الموضوع است؛ یعنی موضوع کاملاً وابسته به آن است و با انتفای آن، حکمِ مشروط منتفی می‌شود (خمینی، تنقیح الاصول، ۲۷۵/۲تا۲۷۶).

گفته شده که این استدلال مورد پذیرش قدمای اصولیان بوده است (طباطبایی بروجردی، ۳۰۰؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲۷۵/۲). البته به این شکل در کتب قدما یافت نشد، ولی میرزای قمی و میرزای شیرازی به لغوبودن تعلیق بدون دلالت بر «انتفاء عند الانتفاء» اشاره کرده‌اند (میرزای قمی، ۳۹۷/۱؛ حسینی شیرازی، ۱۵۴/۳تا۱۵۵).

از این وجه چنین پاسخ داده شده است: اصل عقلایی لغونبودن و اطلاق، پذیرفتنی است ولی این اصل، دلالت بر مفهوم را ثابت نمی‌کند؛ زیرا احتمال جایگزین‌شدن موضوع دیگر، منافاتی با اصول عقلایی ندارد (آنچه منافات دارد دخل شیء دیگری در ترتب حکم بر موضوع است، لذا اصالةالاطلاق آن را نفی می‌کند ولی نفی دخل شیء دیگر، برابر با انحصار علیت شرط نیست). در آیهٔ شریفهٔ «و استَشهِدُوا شَهیدَین مِن رِجالِکُم» (۲۸۲/بقرة)، ازآنجاکه به‌جای دو شاهد، موضوع دیگری نیز قابل نیابت است،[1] قضیهٔ شرطیهٔ مستخرج از آیه مفهوم ندارد. به بیان دیگر، آنچه با اصل عقلایی مذکور ثابت می‌شود، عدم دخل شیء دیگر در معیت شرط مذکور است (به‌صورت جزءالموضوع)؛ درحالی‌که مفهوم و انتفای حکم موقع انتفای شرط در صورت اثبات عدم قیام شیء دیگر در جای شرط مذکور (انحصار علت) منعقد می‌شود (علم الهدی، ۴۰۶/۱؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲۷۷/۲).

ایراد دیگری نیز می‌توان گرفت که **اولاً** صورت اول وجه مستقلی نیست؛ زیرا بخش عمدهٔ آن همان

۱. مانند ضمیمه‌کردن شهادت دو زن به شهادت مرد یا ضمیمه‌کردن یمین به شاهد اول.

تمسک به اطلاق است (که در وجوه بعدی خواهـد آمـد)، هرچنـد در اینجـا بنـای عقـلا و اصـل عقلایـی بسترساز آن شده باشد؛

ثانیاً خروج شرط از لغویت، مقام حجیت و دلالت لفظی را که جایگاه مفهوم اسـت، ثابـت نمـی‌کنـد (میرزای قمی، ۳۹۷/۱).

دوم: ادلهٔ لفظی

برای دلالت لفظیِ جملهٔ شرطیه بر انحصار علت، ادلهٔ متعددی از سوی موافقان مفهوم شرط ارائه شده است و در این نوشتار، نُه مورد از آن‌ها بررسی می‌شود. برخی از این ادله به‌دنبال اثبات وضـع هسـتند و در مقابل، بیشتر آن‌ها از طریق مقدمات حکمت، ظهور اطلاقی را ثابت می‌کنند:

أ. مقتضای وضع

۱. **تبادر:** بر اساس این دلیل، ادات و جملهٔ شرط برای افادهٔ علیت منحصره وضع شده اسـت؛ زیـرا از قضیهٔ شرطیه، علیت منحصرهٔ شرط و انتفای جزا موقع نبودن شرط متبادر می‌شود؛ مثلاً فهم عـرف ازجملـه «أعط زیدا ان أکرمک»، معنای «الشرط فی اعطائه اکرامک» است و به‌ضمیمهٔ اصـل عـدم نقـل، تبـادر در لغت و شرع نیز ثابت می‌شود (صاحب معالم، ۷۸؛ میرزای قمی، ۳۹۶/۱؛ حائری اصفهانی، ۱۴۷).

اکثر اصولیان این مدعا را نپذیرفته‌اند و بر آن خدشه وارد کرده‌اند (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۲/۱).

در رد آن گفته شده که از یک‌سو قضیهٔ شرطیه راجع‌به علت غیرمنحصره و حتی در مطلق ملازمه بسـیار به کار می‌رود و عنایت و مجازی نیز در این استعمالات دیده نمی‌شود. مانند: «اذا بلـغ المـاء قـدر کـرّ لـم ینجّسه شیء» که قطعاً کرّیت آب علت غیرمنحصرهٔ عصمت از نجاست است.

از سوی دیگر عقلا در مقام احتجاج، سخن کسی را که مفهوم‌داشتن کلام خود را نفی می‌کند، صـحیح می‌دانند و می‌پذیرند و وی را ملزم به مفهوم نمی‌کنند. سیرهٔ عقلا در قضایای شرطیهٔ بـدون مفهـوم و کثـرت استعمالِ این چنین قضایا، مانع از حصول تبادر علیت منحصره می‌شود؛ لذا ظهور وضعی در مفهوم شـکل نمی‌گیرد (آخوند خراسانی، ۲۳۲).

همچنین می‌توان گفت: **اولاً** در خصوص مثال مذکور ممکن است که تبادرِ انحصار به‌سبب تقدم تالی بر مقدم باشد نه صرف قضیهٔ شرطیه؛ **ثانیاً** معلوم نیست، فهم عرف مستند به ظهور وضعی باشد و این جنبهٔ ظهور، محتاج اثبات است.

۱. **انصراف:** اطلاق قضیهٔ شرطیه، منصرف به علیت منحصره است؛ زیرا علت منحصره، کامـل‌تـرین مصداق شرط است (عراقی، نهایة الافکار، ۴۸۱/۲؛ آخوند خراسانی، ۲۳۲).

به نظر می‌رسد این دلیل پذیرفته نیست و در صغرا و کبرای آن می‌توان مناقشه کرد:

اولاً اکملیت موجب انصراف نمی‌شود، چون ظهور با شدت انس ذهن بین لفظ و معنا حاصل می‌شود و اکملیت ثبوتی در خارج، ملازمه‌ای با مقام اثبات و قضیهٔ شرطیه ندارد و انـس ذهنـی را ایجـاد نمی‌کنـد. همچنین استعمال در غیراکمل (علت غیرمنحصره) هم بسیار است (آخوند خراسانی، ۲۳۲). بنابراین منشأ انصراف چه کثرت استعمال باشد چه کثرت وجود، باید طـرف مقابـل نـادر باشـد، درحـالی‌کـه در علـت منحصره چنین نیست؛

ثانیاً علت منحصره، اکمل مصادیق شرط نیست؛ زیرا علیت کـه بـه‌معنـای وابسـتگی و تعلیـق اسـت، شدت و ضعف ندارد و در همهٔ علل به‌طور یکسان وجود دارد. به بیان دیگر انحصار و عدم انحصار صـفتی خارج از ماهیت علیت‌اند و از تعدد و وحدت علت، انتزاع می‌شوند (همو). حیثیت وجودی علت تامـه بـه خودی خود کامل است؛ چه منحصره باشد چه غیرمنحصره.

ب. مقتضای اطلاق

دلالت شرط از طریق اطلاق، عمده‌ترین راه اثبات علیت منحصره است که اصولیان متعـرض آن شـده اند و به گونه‌های متعددی استدلال کرده‌اند. در این نوشتار هفت وجه، نقد و بررسی می‌شود:

۱. **اطلاق ادات شرط:**[1] ادات شرط برای افادهٔ لزوم، ترتب و تعلیق وضع شـده اسـت و ایـن معنـای کلی دارای مصادیقی مانند ترتب به‌صورت علیت تامهٔ منحصره، علیت غیرمنحصره و علیت ناقصـه اسـت. اگر متکلم در مقام بیان باشد و بخواهد فرد دوم یا سومی را بیان کند، محتاج بیـان زائـد اسـت (بـه‌صـورت جایگزین در علت غیرمنحصره و به‌صورت جزءالعلة در علت ناقصه) و ازآنجاکه بیان زائدی نیاورده است، با تمسک به اطلاق ادات شرط، علیت منحصرهٔ شرط استفاده می‌شود؛ زیرا خصوصـیت علیـت منحصـره، عدمی است و نیازی به بیان زائد ندارد. مانند: استفادهٔ وجوب نفسی از اطلاق صیغهٔ امر (آخوند خراسانی،؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲۷۸/۲تا۲۷۹).

بر اساس این استدلال، ادات شرط بر اصل ارتباط میان شرط و جزا دلالت دارد و اطلاق آن، نوع ارتباط را مشخص می‌کند.

در رد استدلال مذکور، پاسخ‌هایی داده شده است:

اولاً ادات شرط دارای معنای حرفی است و مقدمات حکمت در معنای حرفی جاری نمی‌شـوند، زیـرا معنای حرفی جزئی است و معنای جزئی تقییدشدنی نیست تا قابل اطلاق باشد. همچنین اطلاق و تقییـد، مستلزم لحاظ استقلالی‌اند، درحالی‌که معنای حرفـی بـا لحـاظ آلـی و ابـزاری اسـت (آخونـد خراسـانی،

---

۱. برخی مانند محقق مشکینی در *حاشیهٔ کفایهٔ* (۲۷۳/۲) و محقق روحانی در *منتقی الاصول* (۲۲٤/۳)، اطلاق هیئت شرط را نیز به ادات شرط ملحق کرده‌اند، زیرا هر دو دارای معنای حرفی‌اند.

۲۳۲تا۲۳۳؛ روحانی، ۲۲۴/۳)؛

ثانیاً قیاس اطلاق علت به وجوب، مع‌الفارق است؛ زیرا واجب نفسی در تمام احوال، واجب است و برخلاف واجب غیری محتاج بیان زائد نیست؛ لذا اطلاق صیغۀ وجوب، حمل بر واجب نفسی می‌شود. علت منحصره و غیرمنحصره هر دو محتاج بیان زائدند؛ زیرا سنخ و حقیقت آن‌ها واحد است و تغایرشان در صفتی خارج از حقیقت علیت است؛ بنابراین مادامی‌که قرینۀ معینه‌ای نباشد، اطلاق علیت بر هیچ‌یک حمل نمی‌شود و مجمل خواهد بود (آخوند خراسانی، ۲۳۳).

همچنین می‌توان ایراد گرفت که جایگاه اطلاق با تقریب مذکور، شرط است نه ادات شرط و نیفزودن عِدل یا جزءالعلة ارتباطی با اطلاق ادات ندارد؛ بنابراین استدلال مستقلی نیست.

در نقد دو پاسخ اول می‌توان گفت:

پاسخ نخست جدلی و مبنایی است، زیرا طبق قول وضع عام و موضوع‌له خاص در معنای حرفی وارد است، ولی بر مبنای مستشکل (آخوند خراسانی) که وضع و موضوع‌له را عام می‌داند، اطلاق و تقیید در معنای حرفی امکان جریان دارد.[1]

نسبت به پاسخ دوم نیز پذیرفته است که علت منحصره و غیرمنحصره هر دو از یک حقیقت‌اند، ولی در خصوصیاتشان متفاوت‌اند. اگر مراد مستشکل از اختلاف سنخ، اختلاف در حقیقت باشد؛ اطلاق، متوقف بر آن نیست و اگر مراد اختلاف در خصوصیات باشد؛ اطلاق متوقف بر آن است، زیرا ملاک تمسک به اطلاق، احتیاج یک طرف به بیان زائد و عدم احتیاج طرف مقابل است، حتی اگر در ماهیت یکسان باشند.

۲. **اطلاق کلامی فعل شرط:** در جملۀ شرطیه درصورتی‌که متکلم در مقام بیان باشد، اگر شیء و قید دیگری در علیت دخیل بود، باید بیان می‌کرد؛ لذا با تمسک به اطلاق استناد جزا به شرط، شرط بر علیت منحصره حمل می‌شود، یعنی نه علت سابق وجود دارد نه علت هم‌عرض، بلکه فقط شرط مذکور مؤثر تام است، چنان‌که اطلاق وجوب بر وجوب تعیینی حمل می‌شود (آخوند خراسانی، ۲۳۳، ۲۳۴).

لازم است توجه شود که تمسک به‌مقتضای اطلاق به چند صورت تبیین شده است (آخوند خراسانی، ۲۳۳، ۲۳۴) و دارای شباهت زیادی هستند، لذا بسیاری از اصولیان در بیان تفاوت میان آن‌ها تلاش کرده اند.[2] به باور نگارندگان، تفکیک میان برخی از آن‌ها موجب تکلف است و تفاوت روشنی میان آن‌ها وجود

---

۱. در مقابل، کسانی که قائل به جزئیت معنای هیئت شده‌اند، نمی‌توانند برای مفهوم شرط قائل به انتفای سنخ‌الحکم شوند و باید راه‌حلی ارائه کنند. نک: مقالۀ ناکارآمدی نظریۀ مشهور در توجیه تعلیق سنخ حکم در باب مفهوم شرط (محمدرسول آهنگران و دیگران، *پژوهش‌های فقهی*، ۱۳۹۱).

۲. نک: *منتقی الاصول*، ۲۳۲/۳؛ درس خارج اصول فاضل لنکرانی، جلسۀ۷، ۸٤/٦/۲۸؛ حاشیۀ قوچانی بر کفایۀ، ٤۳۲/۱؛ *حقائق الاصول*، ٤۵۳/۱؛ نهایۀ النهایۀ، ایروانی، ۲۵۸/۱؛ منتهی الدرایۀ، ۳۲۹/۳.

ندارد (طباطبایی، حاشیة الکفایة، ۱۵۵/۱؛ فاضل لنکرانی، جلسهٔ۸، تاریخ ۱۳۸۴/۶/۳۰).

این استدلال چنین رد شده است:

اولاً قیاس علت به وجوب، باطل است؛ زیرا سنخ علت منحصره غیـر از علـت غیرمنحصـره نیسـت و تأثیرشان در مشروط یکسان است. به بیان دیگر ثبوتاً تفاوتی ندارند تا اثباتـاً در تمسـک بـه اطـلاق تفـاوت داشته باشند. احتیاج علت غیرمنحصره به بیان زائد (عطف شیء دیگر) ربطی به ماهیت علیت ندارد، بلکـه تعدد علت را می‌رساند و اطلاق، احتیاج به بیان زائدی که دخیـل در ماهیـت علـت و شـرط باشـد را نفـی می‌کند، نه هر بیان زائدی. اطلاق شرط فقط دلالت بر ماهیـت علیـت دارد؛ چـون منشـأ تقسـیم علـت بـه منحصره و غیرمنحصره، وحدت و تعدد علت است نه طبیعت مجرد علت و طبیعت مقید علت، درحالی‌که واجب تعیینی سنخاً غیر از واجب تخییری است و در واقع دو نحوه از طبیعت واجب‌اند؛ لذا اطلاق صـیغهٔ واجب حمل بر بیان واجب تعیینی می‌شود (آخوند خراسانی، ۲۳۴).

ثانیاً بر فرض پذیرش قیاس مذکور نیز دلالت بر علیت منحصره به قرینهٔ خاص است و چنین دلالتـی، مفهوم محل نزاع را ثابت نمی‌کند (همو).

محقق نایینی، این اشکال را متوجه اطلاق جزا دانسته، درحالی‌که که جایگاه اطـلاقِ مـورد تمسـک در این وجه، شرط است نه جزا. محقق خراسانی گمان کرده که جایگاه اطلاق، جزا است؛ زیرا در ردّ این وجه، ترتب جزا را ذکر کرده و می‌گوید: سنخ ترتب معلول بر علت منحصره با ترتب معلول بر علت غیرمنحصـره یکسان است، درحالی‌که از طرفی جایگاه اطلاق، شرط است و از طرف دیگر، سنخ تقیید به یک شـیء بـا تقیید به یکی از دو شیء (به‌صورت علی‌البدل) متفاوت است[۱] (نـایینی، اجـودالتقریرات، ۴۱۹/۱؛ خـویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ خویی، محاضرات، ۷۳/۵).

ثالثاً بر فرض پذیرش کبرای اسـتدلال (اطـلاق شـرط کاشـف از انحصـار علـت اسـت)، صـغرای آن (اطلاق شرط) به‌ندرت محقق می‌شود؛ زیرا احراز مقدمات اطلاق مشکل است، به‌صورتی که مـتکلم هـم در مقام بیان تمام‌المؤثر (همهٔ قیدهای یک علت) بوده تا علیـت تامـه ثابـت شـود و هـم در مقـام بیـان مـا هوالمؤثر (هر چیزی که علت هست) باشد تا علیت منحصره ثابت شود (آخونـد خراسـانی،۲۳۳؛ نـایینی، فوائدالاصول، ۴۸۱/۲).

همچنین محقق نایینی افزوده است: مقدمات حکمت فقط در مجعـولات شـرعی جـاری مـی‌شـوند، درحالی‌که علیت و شرطیت، مجعول شرعی نیستند؛ لذا به اطلاق شرط نمـی‌تـوان تمسـک کـرد (نـایینی، فوائدالاصول، ۴۸۱/۲).

۱. محقق نایینی در جای دیگر اشکال دیگری را نیز بر وجه چهارم مطرح کرده است. نک: *اجودالتقریرات* ۴۱۷/۱.

در رد مدعای نایینی می‌توان گفت: جریان مقدمات حکمت اختصاصی به مجعولات ندارد و در بیشتر موارد، به اطلاق مطلق غیرمجعول نیز تمسک می‌شود. مانند: إن أفطرت فاعتق رقبة؛ ازآنجاکه هیئت أعتق و نیز شرط (أفطرت) و نیز مادهٔ أعتق نمی‌توانند، محل تمسک باشند؛[1] لذا موضوع تمسک منحصر در اطلاق کلمهٔ رقبه است، درحالی‌که از مجعولات شرعی نیست (خمینی، تنقیح الاصول، ۲/ ؛ همو، مناهج الوصول، ۱۸۶/۲).

۳. **اطلاق شرط:** متفاهم عرفی از قضیهٔ شرطیه از نوع جعلی و تشریعی، تقیید جزا به وجود شرط است و سنخ تقیید به یک شیء، متفاوت از تقیید به یکی از دو شیء (به‌صورت علی‌البدل) می‌باشد؛ لذا اگر مولا آن را معتبر می‌دانست، در مقام بیان باید خصوصیت را در شرط ذکر می‌کرد؛ بنابراین عدم تقیید جزا به چیزی به جز شرط مذکور، دلیل بر انحصار علیت می‌شود (نایینی، اجودالتقریرات، ۴۱۸/۱تا۴۱۹؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ همو، محاضرات، ۷۳/۵).

این تقریب از سوی محقق نایینی ارائه شده است.

محقق خویی در پاسخ به این استدلال، یک اشکال نقضی و چند اشکال حلّی وارد کرده است:

اشکال نقضی: اگر اطلاق شرط دال بر انحصار علت بود، باید در هر وصف و قیدی که مطلق است ملتزم به مفهوم وصف و لقب می‌شدیم؛ زیرا موضوع حکم مهم است و شرط خصوصیتی ندارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۴/۱؛ همو، محاضرات، ۷۳/۵).

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا محقق نایینی در آغاز بحث، قضایای شرطیه‌ای را که بیانگر تحقق موضوع‌اند، از نزاع خارج کرده است و وصف و لقب نیز در حکم قید محقّق موضوع هستند.

اشکال حلّی اول: بر فرض اگر در مقام بیان‌بودن متکلم احراز شود، به اطلاق می‌توان تمسک کرد، ولی این امر احرازشدنی نیست؛ چون ترتب جزا بر شرطِ منحصر با ترتب بر شرط غیرمنحصر از یک سنخ اند و تفاوتی ندارند. تمسک به اطلاق، انحصار را ثابت نمی‌کند؛ زیرا متکلم در مقام بیان ترتب جزا بر شرط است نه بیان اینکه این شرط برای این جزا است، به عبارت دیگر در مقام بیان شرطیت شرط است نه بیان اینکه شرط چیست (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۵/۱).

اشکال حلّی دوم: مقتضای اطلاق، ثبوت حکم برای سهم خاصی از طبیعی است (نه مطلق طبیعی) نه انتفای حکم با انتفای آن سهم خاص، درحالی‌که مقتضای انحصار، ثبوت حکم برای مطلق طبیعی و انتفای حکم با انتفای طبیعی است؛ بنابراین لازمهٔ اطلاق حکم غیر از لازمهٔ انحصار حکم به شرط است (که درصدد اثبات آن بودیم) (خویی، محاضرات، ۷۴/۵).

---

۱. نک: *تنقیح الاصول*، ۲۸۳/۲؛ *مناهج الوصول*، ۱۸٦/۲.

در رد این اشکال می‌توان گفت: اصالةالاطلاق، هر چیزی را که محتاج بیان زائد باشد، نفی می‌کند؛ چه جزء موضوعِ باشد (که نفی آن موجب تعین است)؛ چه بدیل مستقل (که نفی آن موجب انحصار است). بنابراین هم عدم ثبوت حکم برای مطلق طبیعی استفاده می‌شود که مفهوم حداقلی است، هم «انتفاء عند الانتفاء» که معلول انحصار است، فهمیده می‌شود.

اشکال حلّی سوم: متکلم در مقام بیان شرط به‌صورت مؤثر فعلی نیست، بلکه در مقام بیان تأثیر شرط به‌نحو مقتضِی و ترتب مفاد جزا است؛ لذا نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد.

همچنین بعید است که مراد قائلان به مفهوم، این وجه باشد؛ چون به‌ندرت واقع می‌شود که متکلم بدون قرینهٔ خاص در مقام بیان علت منحصره باشد و از طرف مقابل، بیان با قرینهٔ خاص نیز هرچند زیاد است ولی خارج از نزاع است و تمسک به اطلاق در آن ثمری ندارد (خویی، محاضرات، ۷۵/۵تا۷۶).

علاوه بر این نظر محقق نایینی در جای دیگر، تمسک به اطلاق شرط را نقض می‌کند؛ زیرا تصریح کرده که مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعی جاری می‌شوند و شرط، مجعول نیست (نایینی، فوائدالاصول، ۴۸۳/۲).

۴. **اطلاق شرط و ملازمهٔ اثبات و ثبوت:** از یک سو ادات شرط و قضیهٔ شرطیه برای ترتب جزا بر شرط وضع شده‌اند و تفریع جزا بر شرط، دلالت بر علیت شرط در مقام ثبوت دارد و از سوی دیگر اطلاق احوالی شرط مقتضِی آن است که ترتب جزا بر شرط، ترتب بر علت منحصره باشد؛ چون عدم ذکر شرط دیگر در مقام اثبات، کاشف از عدم علت دیگر(نه علت سابق و نه مقارن) در مقام ثبوت است؛ زیرا اصل بر تطابق مقام اثبات و ثبوت است (خویی، محاضرات، ۷۰/۵؛ صدر، دروس، ۱۲۸/۳؛ همو، بحوث، ۱۶۵/۳).

در پاسخ به این وجه گفته‌اند:

اولاً انحصار از اطلاقِ احوالی شرط فهمیده نمی‌شود؛ زیرا وجود محتمل علت تامهٔ دیگری که متضاد با شرط باشد (یعنی جمع‌شدنی با شرط نیست و نبود آن برای تأثیر شرط لازم است) منافی با اطلاق احوالی شرط نیست؛ زیرا اجتماع شرط با آن از احوال شرط نیست (صدر، دروس، ۱۲۸/۳؛ همو، بحوث، ۱۶۶/۳).

ثانیاً تفرعِ ثبوتی منحصر در علت و معلول نیست تا تفریع، کاشف از علیت شرط در مقام اثبات باشد، بلکه تفریع میان جزء و کل و همچنین در متقدم و متأخرِ زمانی هم وجود دارد (صدر، دروس، ۱۲۸/۳تا۱۲۹؛ همو، بحوث، ۱۶۶/۳).

ثالثاً آنچه با اطلاق نفی می‌شود، جزءالعلةبودن شرط است (قصور ذاتی)؛ یعنی ترتب جزا در جمیع

حالات است و وابسته به وجود جزء دیگر نیست، زیرا ظاهر جملهٔ شرطیه، کفایت شرط در ایجاد جزا است. جزئیت به‌نحو علت ناقصه، منافی اطلاق است ولی جزئیت به‌نحو اجتماع و اقتران دو علت مستقل بر یک معلول (قصور عرضی) منافاتی با اطلاق ترتب ندارد (صدر، دروس، ۱۲۹/۳؛ همو، بحوث، ۱۶۶/۳).

رابعاً اگر مدلول جملهٔ شرطیه، تلازم باشد، همهٔ انشائی‌ها خبری می‌شوند و جملهٔ شرطیهٔ انشائیه وجود نخواهد داشت؛ برای مثال جملهٔ «ان جاء زید فاکرمه» به این شکل در می‌آید: مجیء زید و وجوب اکرامه متلازمان (هاشمی شاهرودی، جلسهٔ۵۴۵).

خامساً مجرد تفریع و ترتب دلالتی بر مدعای مذکور ندارد؛ زیرا میان ترتب تالی بر مقدم در مقام اثبات و ترتب در مقام ثبوت، ملازمه وجود ندارد (خویی، مصباح الاصول، ۲۶۷/۱). به بیان دیگر، قضیهٔ شرطیه تنها دلالت بر ثبوت ملازمهٔ تالی و مقدم دارد و ترتب تالی بر مقدم مدلول قضیهٔ شرطیه نیست، بلکه متفاهم عرفی از سیاق شرطی است. همچنین ترتب معلول بر علت که محل مفهوم شرط است، اصلاً استفاده نمی‌شود (خویی، محاضرات، ۷۰/۵).

به نظر می‌رسد این اشکال مبنایی است و ادلهٔ انحصار علیت با فرض پذیرش مقدمات مذکور دربارهٔ ملازمه و ترتب، بحث می‌شوند.

سادساً لزوم تطابق میان مقام اثبات و ثبوت در جایی است که مقدار بیان‌شده (اثبات) بیشتر از مراد واقعی (ثبوت) باشد؛ زیرا عدم تطابق در این صورت منجر به اخلال به مقصود می‌شود. اگر چند شرط می‌توانند به شکل جایگزین، علت برای جزا واقع شوند و متکلم، یکی از آن‌ها را بیان کرده، در این صورت مقدار بیان‌شده کمتر از مراد ثبوتی است و اخلال به مقصود نخواهد بود؛ بنابراین از اصل تطابق میان اثبات و ثبوت، نمی‌توان انحصار علیت را استفاده کرد (مروی، جلسهٔ۹۴، ۹۵/۰۲/۰۶).

۵. **اطلاق مقامی شرط:** اگر متکلم در مقام بیان ماهوالشرط باشد (یعنی بنا دارد هر چیزی که علت و مؤثر در جزا هست را بیاورد و تمام علل سنخ الحکم را بیان کند) نه بیان شرطیت شرط (یعنی می‌خواهد بگوید: این شرط برای این جزا است نه صرف ترتب این جزا بر این شرط)، در این صورت سکوتش از بیان شرط دیگر و به‌عبارتی، اطلاق مقامی کاشف از انحصار شرط است (روحانی، ۲۳۳/۳، ۲۳۶، ۲۳۷؛ تبریزی، دروس، ۱۳۷/۳).

به نظر نگارندگان، وجه فوق از حیث کبرا صحیح است، ولی چنان‌که محقق روحانی اعتراف کرده تحقق اطلاقِ مقامی نادر است (روحانی، ۲۳۳/۳، ۲۳۶، ۲۳۷)؛ زیرا احراز مقامِ بیان در آن با اصالةالبیان معتبر نیست و باید به‌صورت وجدانی باشد که مشکل است و دلیلی بر اینکه استعمالات عرفی غالباً در

مقام بیان ماهوالشرط هستند، وجود ندارد.

۶. **اطلاق قضیهٔ شرطیه:** ظاهر قضیهٔ شرطیه آن است که خصوص مقدم به‌عنوان خودش، مؤثر باشد والا طبق مقتضای قاعدهٔ «لایصدر الواحد الا من الواحد» لازم می‌آید که عنوان جامع بین دو علت، مؤثر در تالی باشد که باطل است؛ بنابراین علت منحصره است (طباطبایی بروجردی، ۲۹۹؛ خمینی، تنقیح الاصول، ۲۸۴/۲؛ همو، مناهج الوصول، ۱۸۶/۲)

به نظر می‌رسد جامع‌بودن علت، به‌دقت عقلی است و عرف غافل از آن است (طباطبایی بروجردی، ۳۰). امام خمینی نیز همین را تأیید کرده و در رد این دلیل می‌گوید:

اولاً از قضیهٔ شرطیه، علیت استفاده نمی‌شود؛ چه رسد به علیت منحصره.

ثانیاً قاعدهٔ مذکور در تکوینیات جاری می‌شود، درحالی‌که علیت و معلولیت در مجعولات شرعی، تکوینی نیست. به بیان دیگر قیاس تشریع به تکوین باطل است.

ثالثاً در امثال ما نحن فیه، صغرای قاعدهٔ مذکور محقق نمی‌شود؛ زیرا جریان این قاعده شرایط خاصی دارد که در کتب فلسفه بررسی شده است.[1]

رابعاً مفهوم، ظهور عرفی است و راه استفادهٔ احکام از قضایا، استظهار عرفی است نه دقت فلسفی (خمینی، تنقیح الاصول، ۲۸۴/۲؛ همو، مناهج الوصول، ۱۸۶/۲، ۱۸۷).

۷. **اطلاق جزا:** درصورتی‌که توقف و وابستگی در قضیهٔ شرطیه تشریعی و قرادادی باشد (همان محل نزاع)، در ظاهر در مقام بیان تقیید جزا به وجود شرط است و ازآنجاکه جزا دائرمدار خصوص شرط مذکور شده و با عطف شیء دیگری مقید نشده است (چه با واو چه با أو)،[2] طبق اصلِ در مقام بیان‌بودن متکلم، مقدمات حکمت در ناحیهٔ جزا جاری می‌شوند و درنتیجه، انحصار علیت ثابت می‌شود (نائینی، فوائدالاصول، ۴۸۲/۲، ۴۸۳؛ خویی، مصباح الاصول، ۲۷۳/۱؛ همو، محاضرات، ۷۱/۵).

محقق نایینی در این وجه، مدعی شده است که مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعی جاری می‌شوند. شرط در قضیهٔ شرطیه مجعول نیست و نمی‌توان به اطلاق شرط تمسک کرد، ولی جزا، مجعول است؛ زیرا جعلِ مسبب با فرض وجود سببش رخ داده است، لذا فقط به اطلاق جزا می‌توان تمسک کرد (نائینی، فوائدالاصول، ۴۸۱/۲، ۴۸۲).

نسبت به این استدلال ایراد گرفته شده که اطلاق در متعلق جزا، مفهوم مضیّق را ثابت می‌کند نه آنچه را که قائلان به مفهوم ادعا می‌کنند. مثلاً اگر منطوق، وجوب مطلق اکرام است، در مفهوم هم باید وجوب

---

۱. نک: علامه طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ۲۱٤؛ مصباح یزدی، *آموزش فلسفه*، ٦٧/٢تا٧٤.

۲. عطف شیء دیگر به‌وسیلهٔ واو دال بر علت تامه نبودن است؛ یعنی دخل شیء دیگر علی نحو الاشتراک و عطف به‌وسیلهٔ أو دال بر علت منحصره‌نبودن است؛ یعنی دخل شیء دیگر علی نحو الاستقلال.

مطلق اکرام منتفی شود نه مطلق وجوب اکرام (صدر، بحوث، ۱۷۸/۳).

به نظر می رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا اطلاق در متعلق جزا دو گونه است:

۱. اطلاق قبل از تعلیق جاری شود و موضوع تعلیق باشد: در این صورت، سنخِ حکم معلق است؛ یعنی مطلق وجوب اکرام، معلق بر مجیء زید است، لذا مفهوم (انتفای مطلق وجوب) ثابت می‌شود و همین نوع منظور محقق نایینی است.

۲. اطلاق بعد از تعلیق جاری شود: در این صورت، از اطلاق تعلیق (عدم ذکر قید بالضیافة مثلاض) اطلاق دیگری استفاده می‌شود (صدر، بحوث، ۱۷۸/۳، ۱۷۹).

همچنین امام خمینی دلیل محقق نایینی را تقریب مستقلی از اطلاق ندانسته و اشکالات مذکور در تقریب اطلاق شرط را در اینجا نیز وارد می‌داند (تنقیح الاصول، ۲۸۳/۲).

امام خمینی در جای دیگر می‌افزاید: محل تمسک به اطلاق، صورت شک در تمام‌الموضوع یا جزء الموضوع‌بودن شیء است، ولی در ما نحن فیه که شک در دخیل‌بودن شیء مستقل است، تمسک به اطلاق مردود است؛ زیرا عطف با واو (جزءالموضوع) سبب تقیید می‌شود نه عطف با أو (موضوع مستقل)؛ بنابراین با اصالةالاطلاق، تمام‌الموضوع‌بودن علت ثابت می‌شود نه انحصار آن (مناهج الوصول، ۱۸۴/۲).

لازم است توجه شود که دیدگاه محقق نایینی در کتاب فوائد الاصول (۴۸۳/۲) که تقریرات دورهٔ اول درس وی توسط محمدعلی کاظمی می‌باشد، آن است که مقدمات حکمت در جزا جاری می‌شود؛ زیرا محل اطلاق باید مجعول شرعی باشد. در اجود التقریرات (۴۱۹/۱) که تقریرات دورهٔ دوم درس وی توسط ابوالقاسم خویی است به اطلاق شرط تمسک کرده است. ازآنجاکه امام خمینی در زمان تدریس و تألیف، کتاب نخست را در اختیار داشته است، لذا تمسک به اطلاق جزا را دیدگاه برگزیدهٔ مرحوم نایینی دانسته و به آن اشکال کرده است (فاضل لنکرانی، جلسهٔ۹، ۸۴/۷/۲).

به نظر می‌رسد اشکال امام خمینی وارد نیست و تقریب اطلاق جزا، تنها راه کارآمد در اثبات انحصار علیت به شمار می‌آید و دلیل مستقلی است.

اشکال دوم ایشان نیز مردود است؛ زیرا **اولاً** بر فرض پذیرش، بر اطلاق شرط نیز وارد است و اختصاصی به اطلاق جزا ندارد؛ **ثانیاً** مقصود از تقیید در اینجا، معنای مصطلح قیدزدنِ موضوع نیست، بلکه هر چیزی محتاج بیان زائد باشد؛ چه با واو عطف شود چه با أو، قید به شمار می‌آید.

نگارندگان بر این باورند که باید میان جایگاه‌های اطلاق تفصیل داد:

۱. اگر جایگاه اطلاق، شرط باشد متعلق تقیید نیز شرط خواهد بود و تقیید شرط به‌معنای دخل شیء دیگر در تأثیر و علیت شرط است. در این صورت اصالةالاطلاق دخل قید دیگر در شرط را نفی می‌کند.

اطلاق در شرط هم می‌تواند قیام شیء در جای شرط را نفی کند؛ یعنی قیام شیء دیگر هم تقیید شرط است، ولی جهت اول و قدر متیقن تقیید شرط، جهت دخل قید است؛ لذا ظهور اطلاق هم در عدم دخل آن خواهد بود. ظهور در جهت دوم (قیام شیء دیگر) زائد بوده و محتاج اثبات در مقام‌بودن از آن جهت است؛ یعنی باید متکلم از جهت ماهوالشرط (هر چه علت هست) در مقام بیان باشد، ولی از طرفی احراز آن مشکل است و از طرف دیگر اشکالات متعددی نسبت به تقریب‌های مختلف از اطلاق شرط وارد شده است؛ لذا از تمسک به اطلاق شرط صرف‌نظر می‌شود.

نتیجه اینکه کنارگذاشتن اطلاق شرط از جهت اشکال مطرح‌شده از سوی محقق نایینی نیست؛ زیرا چنان‌که ذیل وجه چهارم بیان شد، جریان مقدمات حکمت، اختصاصی به مجعولات شرعی ندارد.

۲. اگر جایگاه اطلاق، جزا (مشروط) باشد متعلق تقیید نیز جزا خواهد بود. قضیهٔ شرطیه به‌معنای تقیید جزا به وجود شرط است و تقیید جزا به‌معنای توقف تحقق جزا بر هر علت مستقل است؛ یعنی شیء‌ای دخیل در وجود جزا است. وقتی متکلم در مقام بیان باشد و فقط شرط مذکور را بیاورد به این معنا است که جزا را با شیء دیگری تقیید نزده است (با عطف به واو یا أو) و جزا دائرمدار وجود و عدم خصوص شرط مذکور است. در این صورت اصالة‌الاطلاق، دخل شیء دیگر در جزا را نفی می‌کند و لازمهٔ آن، نفی قیام شیء دیگر در جای شرط است که مفید انحصار علیت می‌باشد، بنابراین جایگاه اطلاق مورد تمسک باید جزا باشد نه شرط.

به باور نویسندگان، اشکالات وارد بر اطلاق شرط بر اطلاق جزا وارد نمی‌شود و این وجه فقط از جهت احراز در مقام بیان‌بودن با مشکل روبه‌رو است، ولی ازآنجاکه اطلاق ادعاشده، کلامی است و در آن سیرهٔ معتبر عقلایی بر اصالة‌البیان جاری است، این مشکل برطرف می‌شود؛ بنابراین مقدمات حکمت در ناحیهٔ جزا شده و درنتیجه، انحصار علیتِ شرط ثابت می‌شود.

در این وجه، اثبات سنخ حکم نیز مصون از مناقشات است؛ زیرا از طرفی جملهٔ شرطیه برای تعلیق بر منشأ حکم به کار برده می‌شود و از طرف دیگر، اطلاق جزا ظهور در این دارد که سنخ جزا اراده شده؛ چون فرد خاصی ذکر نشده است. بدین ترتیب شرط، منشأ منحصر برای سنخ حکم جزا خواهد بود و مفهوم شرط ثابت می‌شود.

شواهد بر وجود مفهوم

علاوه بر تمسک به ادلهٔ فوق، به مواردی از آیات و روایات نیز استشهاد شده است[1] که از باب نمونـه بـه شماری اشاره می‌شود:

۱. **استدلال امام صادق(ع) به مفهوم کلام امیرالمؤمنین(ع):**

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) عَنِ الشَّاةِ تُذْبَحُ فَلَا تَحَرَّكُ وَ يُهَرَاقُ مِنْهَا دَمٌ كَثِيرٌ عَبِيطٌ فَقَـالَ لَا تَأْكُلْ إِنَّ عَلِيّاً(ع) كَانَ يَقُولُ إِذَا رَكَضَتِ الرِّجْلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ؛ ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق دربارهٔ گوسفندی که ذبح شده و تکان نخورده و خون بسیاری از آن ریخته اسـت، پرسـیدم. حضـرت فرمودنـد: از گوشت آن تناول نکن؛ چراکه علی(ع) همواره می‌فرمودند: اگر پا یا چشم حیوان ذبـح‌شـده تکـان خـورد از گوشت آن تناول کن (طوسی، ۵۷/۹، ۵۸؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۲۴، باب۱۲ از ذبائح، ح۱).

منطوق کلام امیرالمؤمنین(ع) حلیت اکل و مفهـوم آن حرمـت اسـت و امـام صـادق(ع) در پاسـخ بـه پرسش ابوبصیر به مفهوم کلام حضرت امیر(ع) استدلال کرده‌اند (خویی، مصباح الاصول، ۲۷۱/۱).

بر این شاهد ایراد گرفته‌اند که **اولاً** انتفاء به‌نحو سالبهٔ جزئیه بـرای ایـن مقـدار کـافی اسـت؛ زیـرا ایـن مقدار، لازمهٔ عقلی منطوق است و از جهت شرطیه‌بودن قضیه نیست. رکض رجل و تحریک عین امـاره بـر مرتبه‌ای از حیات‌اند و پایین‌تر از این مرتبه کافی نیست؛ زیرا لازمهٔ عقلی اخذ مرتبـهٔ بـالاتر، عـدم کفایـت مرتبه پایین‌تر است، حتی اگر جمله وصفیه یا حملیه بود (هاشمی شاهرودی، جلسهٔ۵۴۲).

ثانیاً این روایت ظاهر است در ارشاد به شرط‌بودن حرکت (در زمان ذبح) در حلیت، هرچنـد بـه‌سـبب احراز حال ذبح باشد. تمامیت استدلال امام(ع) متوقف بر مفهوم‌گیری نیست (شهیدی‌پور، ۳۱۳/۴).

۲. **استدلال امام صادق(ع) به مفهوم آیهٔ شریفه:**

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْحُرُّ الْمَمْلُوكَةَ الْيَوْمَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ حَيْـثُ قَـالَ اللَّـهُ عَزَّوَجَلَّ «وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا» (۲۵/نساء) وَ الطَّوْلُ الْمَهْرُ وَ مَهْرُ الْحُرَّةِ الْيَوْمَ مَهْرُ الْأَمَةِ أَوْ أَقَلُّ؛ امـام صادق(ع) فرمودند: در این زمان شایسته نیست مرد حرّ با کنیز ازدواج کند، ازدواج حرّ بـا کنیـز زمـانی روا است که خداوند فرمود: هرکس توان مهریه زن حرّ را ندارد با کنیز ازدواج کند ولی در این زمان، مهر زن حرّ با کنیز برابر یا کمتر از آن است (کلینی، ۳۶۰/۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۵۰۸/۲۰، باب ۴۵ از مـایحرم بالمصاهرة، ح۵).

امام صادق(ع) در مقام تعلیل عدم شایستگی نکاح حرّ با أمه به مفهوم شـرط آیـهٔ شـریفه «نسـاء: ۲۵»

---

۱. نک: محمدتقی اصفهانی در *هدایهٔ المسترشدین* (۴۲۸/۳تا۴۳۲) و یوسف بحرانی در *الحدائق الناضرة* (۵۸/۱، ۵۹) و عبدالله شبر در *الاصول الاصلیهٔ* (۳۹تا۴۱) به مفهوم شماری از آیات (انبیاء: ٦٣؛ بقره: ۲۰۳، ۱۸۵؛ نساء: ۳۵، ۱۰۱، توبه: ۸۰) و روایات، استشهاد کرده‌اند.

تمسک کرده‌اند.

ولی به نظر می‌رسد ایراداتی بر این شاهد وارد است: **اولاً** معلوم نیست واژهٔ «لاینبغی» ظهور در حرمت داشته باشد تا انتفای حکم جواز (در منطوق) محسوب شود، بلکه لاینبغی به‌معنای وجه‌نداشتن و بی موردبودن این کار است نه حرمت و نه حتی کراهت؛ **ثانیاً** انتفای شخص حکم برای این استفادهٔ امام کافی است؛ **ثالثاً** قضیهٔ شرطیهٔ مذکور در آیه، خارج از انواع قضایای محل نزاع است؛ زیرا اسلوب آیه در مقام ارائهٔ راه چاره و بیان موضوع برای کسانی است که قدرت بر مهریه زوجه حره ندارند و تعلیق جواز نکاح با أمه بر عدم استطاعت بر نکاح حره اراده نشده است.

۳. تمسک امام صادق(ع) به مفهوم آیهٔ شریفه:

قَالَ الصَّادِقُ(ع) وَ اللَّهِ مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ مَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ فَقِيلَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّمَا قَالَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِنْ نَطَقَ وَ إِنْ لَمْ يَنْطِقْ فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ هَذَا شَيْئا؛ امام صادق(ع) فرمودند: به خدا سوگند نه بزرگ بت ها کاری انجام داد و نه ابراهیم(ع) دروغ گفت. پرسیده شد: این چگونه ممکن است؟ حضرت فرمودند: ابراهیم به آنان گفت: بزرگ بت‌ها آن کار را انجام داده اگر سخن بگوید؛ پس اگر سخن نگفت، کاری انجام نداده است (قمی، ۷۲/۲؛ شبر، ۳۹).

برخی از موافقان مفهوم شرط در آیهٔ شریفهٔ «بَل فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسأَلُوهُم إن كَانُوا يَنطِقُونَ» (انبیاء: ۶۳) ادعا کرده‌اند که اگر قائل به مفهوم نشویم، کذب حضرت ابراهیم(ع) منتفی نمی‌شود، لذا امام(ع) برای نفی کذب وی از مفهوم شرط آیه استفاده کرده است.

ولی می‌توان گفت که در این مورد، احتمال وجود بدل در جای شرط نمی‌رود، به‌خصوص که امری محال (نطق بت) شرط قرارگرفته که ظاهر در عدم صدور فعل از کبیرهم است (شهیدی‌پور، ۳۱۶/۴).

نقد کلی شواهد فوق

اولاً در برخی موارد، ظهور «انتفاء عند الانتفاء» ناشی از مناسبت حکم و موضوع یا مقام تحدید یا تعیین (ظهور رفتاری) یا علیت تامهٔ شرط است و متوقف بر مفهوم شرط نیست (شهیدی‌پور، ۳۱۴/۴تا۳۱۹)؛

ثانیاً اگر در این موارد ظهور قضیهٔ شرطیه در مفهوم را بپذیریم، از جهت قرینهٔ خاصه‌اند (تصریح امام به حکم) و چنان‌که گفته شد این‌گونه موارد از محل نزاع خارج‌اند.

ثالثاً استعمال در مقام مفهوم‌گیری، دلالتی بر منشأ ظهور چه وضع باشد و چه اطلاق ندارد.

نتیجه

پس از ذکر عمدهٔ ادله و شواهد موافقان مفهوم شرط و اعتبارسنجی و نقد تفصیلی آن‌ها، روشن می‌شود که اکثر ادلهٔ این دسته اعم از عقلی و وضعی و اطلاقی، خدشه‌پذیرند و فقط تمسک بـه اطـلاق جـزا کـه از سوی محقق نایینی ارائه شده و نگارندگان اصلاح و تکمیل کرده‌اند، کارآمد بوده و از مناقشات به دور است و باتوجه‌به آن ظهور قضیهٔ شرطیه در مفهوم مصطلح که به‌معنای انتفای کلی سـنخ حکـم جـزا در صـورت انتفای شرط است، در نهایت صحت و قوت است و انکارشدنی نیست؛ ازاین‌رو ادعای ناکارآمـدی طریـق انحصار علیت برای اثبات مفهوم شرط و انتفای سنخ حکم، بی‌اعتبار است.

منابع

قرآن کریم
ابن‌حزم، علی‌بن‌احمد، الإحکام فی اصول الأحکام، چاپ اول، قاهره: دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.
اصفهانی، محمدتقی، هدایة المسترشدین، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۲۹ق.
اصفهانی، محمدحسین، نهایة الدرایة، چاپ اول، قم: آل البیت، ۱۴۱۴ق.
انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، مطارح الانظار، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، کفایة الاصول، چاپ دوم، قم: اسلامی، ۱۴۱۳ق.
آمدی، علی‌بن‌محمد، الإحکام فی اصول الأحکام، چاپ اول، ریاض: دارالصمیعی، ۱۴۲۴ق.
باجی، سلیمان‌بن‌خلف، إحکام الفصول فی احکام الاصول، چاپ دوم، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
باقلانی، محمدبن‌طیب، التقریب و الارشاد، چاپ اول، بیروت: الرسالة، ۱۴۰۸ق.
بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۰۵ق.
بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل، الفوائد الحائریة، چاپ دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
تبریزی جواد، دروس فی مسائل علم الاصول، چاپ اول، قم: دارالصدیقة الشهیدة، ۱۴۲۹ق.
ـــــــــــ، درس خارج اصول، جلسهٔ۳۱۶ و ۳۱۷، نرم افزار نور، مجموعـهٔ آثـار آیـت‌الله تبریـزی، قـم: مؤسسـهٔ تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغرویة، چاپ اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
حائری، عبدالکریم، دررالفوائد، به‌تقریر محمد فشارکی، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۰۸ق.
حرعاملی، محمدبن‌حسن، الفوائد الطوسیة، چاپ اول، قم: چاپخانهٔ علمی، ۱۴۰۳ق.
ـــــــــــــــــ، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم: آل البیت، ۱۴۰۹ق.
حسینی شیرازی، محمدحسـن، تقریـرات المجـدد الشـیرازی، بـه‌تقریر علـی روزدری، چـاپ اول، قـم: آل البیـت،

۱۴۱۴ق.

خمینی، روح‌الله، تنقیح الاصول، به‌تقریر حسین تقوی اشتهاردی، چاپ اول، تهران: مؤسسهٔ نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.

ــــــــــــ، مناهج الوصول، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.

خویی ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، به‌تقریر فیاض، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۲۱ق.

ــــــــــــ، مصباح الاصول، به‌تقریر واعظ بهسودی، چاپ اول، قم: داوری، ۱۴۲۲ق.

دانش‌فر، مجید، «تقریبی جدید از مفهوم شرط»، لوح پژوهشی ذکری، ش۵۰، قم: مدرسهٔ فقهی امام محمدباقر(ع)، سایت https://fa.mfeb.ir، صص۱ تا ۵، بی‌تا.

روحانی، محمدحسین، منتقی الاصول، به تقریر عبدالصاحب حکیم، چاپ اول، قم: دفتر آیت‌الله روحانی، ۱۴۱۳ق.

شبر، عبدالله، الاصول الاصلیة و القواعد الشرعیة، چاپ اول، قم: مکتبة المفید، ۱۴۰۴ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، تمهید القواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.

شهیدی‌پور، محمدتقی، أبحاث اصولیة، سایت http://www.shahidipoor.ir.

صاحب معالم، حسن‌بن‌زین‌الدین، معالم الاصول، چاپ دوازدهم، قم: اسلامی، ۱۴۱۷ق.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، به‌تقریر هاشمی شاهرودی، چاپ سوم، قم: مؤسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ق.

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، ج۳، چاپ دوم، قم: مرکز بحث و دروس تخصصی شهید صدر، ۱۴۲۴ق.

صدرالشریعه ثانی، عبیدالله‌بن‌مسعود، التوضیح فی حل غوامض التنقیح، قاهره: صبیح، ۱۳۷۷ق.

طباطبایی بروجردی، محمدحسین، نهایةالاصول، به‌تقریر حسینعلی منتظری، چاپ اول، تهران: تفکر، ۱۴۱۵ق.

طباطبایی، محمدبن‌علی، مفاتیح الاصول، چاپ اول، قم: آل البیت، ۱۲۹۶ق.

طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، چاپ اول، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی‌تا.

ــــــــــــ، نهایة الحکمة، چاپ هفدهم، قم: اسلامی، ۱۴۲۴ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

عراقی ضیاءالدین، مقالات الاصول، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

ــــــــــــ، نهایة الافکار، به‌تقریر محمدتقی بروجردی، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۴۰۵ق.

علم الهدی، علی‌بن‌حسین، الذریعه الی اصول الشریعة، به‌تحقیق ابوالقاسم گرجی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

غزالی، محمدبن‌محمد، المستصفی من علم الاصول، چاپ اول، بیروت: مؤسسهٔ الرسالة، ۱۴۰۷ق.

فاضل لنکرانی، محمدجواد، درس خارج اصول، جلسهٔ۷تا۱۰، تاریخ ۸۴/۶/۲۸ تا ۸۴/۷/۳، سایت http://fazellankarani.com.

قوچانی، علی، تعلیقة القوچانی علی کفایة الاصول، چاپ اول، قم: بی نا، ۱۴۳۰ق.

قمی، علی‌بن‌ابراهیم، تفسیر القمي، به‌تقریر موسوی جزائری، چاپ سوم، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافي، چاپ چهارم، تهران: اسلامی، ۱۴۰۷ق.

مددی، سیدمحمود، درس خارج اصول، جلسهٔ۶۲تا۶۹، تاریخ ۹۴/۱۰/۲۹ تا ۹۴/۱۱/۱۰، به‌تقریر احسان جمشیدی، سایت https://fa.mfeb.ir/taqrir_cat/mg1/.

مروی، جواد، درس خارج اصول، جلسهٔ۹۴تا۹۶، تاریخ ۹۵/۲/۶ تا ۹۵/۲/۸، سایت http://ostadmarvi.ir/ .

مشکینی، ابوالحسن، حاشیة الکفایة، چاپ اول، قم: لقمان، ۱۴۱۳ق.

مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، چاپ چهارم، قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن، قوانین الاصول، چاپ اول، بیروت: دارالمرتضی، ۱۴۳۰ق.

نایینی، محمدحسین، اجودالتقریرات، به‌تقریر ابوالقاسم خویی، چاپ اول، لبنان: عرفان، ۱۳۵۲ق.

ــــــــــــــ، فوائدالاصول، به‌تقریر محمدعلی کاظمی، چاپ اول، قم: اسلامی، ۱۳۷۶.

نراقی، احمد، مناهج الاحکام (مخطوط)، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، بی‌تا.

نسفی، عبدالله‌بن‌احمد، کشف الأسرار فی شرح المنار، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.

هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، درس خارج اصول، جلسهٔ۵۳۳تا۵۴۸، تاریخ ۹۴/۱/۱۶ تا ۹۴/۲/۲۰، سایت http://www.hashemishahroudi.org.